

زیست‌یوم

در خیابان‌های همدان درختان ایستاده‌می میرند

کسی به فکر درختان این شهر نیست

حسین زندی

■ هرودت درباره همدان نوشته:«سرزمین واقع در شمال هگمتانه کوهستانی و پوشیده از جنگل است»، ویلیام جکسن، سیاح و ایران‌شناس آمریکایی هم وقتی در سالل ۱۹۰۳ وارد همدان می‌شود از بیشه‌زارها و باغ‌هایی می‌نویسد که به شعاع ۲۵ کیلومتر به سمت غرب امتداد دارد. دیگر مستشرقان و سیاحت‌نامه‌نویسان نیز از این شهر با عنوان شهر باغ‌ها و درختان یاد می‌کنند و می‌نویسند «همدان شهری است که آن را درختان احاطه کرده‌اند» اما امروز نه تنها از آن درختان و بیشه‌ها خبری نیست بلکه اغلب باغ‌های منتهی به کوه الوند نیز نابودشده و برج‌ها و آپارتمان‌های ناموزون جایگزین آن شده است و چشم‌انداز طبیعی شهر را نابود کرده است. اگرچه جلیغ زیست‌محیطی مانند خشک شدن دریاچه ارومیه ملموس و چشمگیرتر است اما نابودی درختان درذره اتفاقی می‌افتد و دچار مرگ تدریجی می‌شود به همین جهت واکنش عمومی در پی ندارد.

یکی از این موارد که شهروندان و مسوولان بدان توجه ندارند، از بین رفتن درختانی است که در کنار پیاده‌روها، میان بلوارهای اصلی، حاشیه میدان‌ها و فلکه‌ها کاشته شده‌اند. این درخت‌ها که بیشتر چنار، زبان گنجشک و بید هستند در سه دوره به دنبال بی‌بریزی و طراحی شهری به شیوه امروزی و گسترش شهر کاشته شده‌اند. دوره اول در ابتدای قرن حاضر در هسته مرکزی شهر یعنی میدان اصلی و شش خیابان منتهج از آن کاشته شده‌اند، دوره دوم همزمان با احداث بناهای یادمانی بوعلی سینا و باباطاهر و دوره سوم اواخر دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰ به ویژه در زمان شهرداری زنده‌یاد «بهنامجو» کاشته شده‌اند. این درختان در سال‌های اخیر به بهانه‌ها و شیوه‌های گوناگون قلع و قمع می‌شوند به نحوی که امروز دیگر از چنارهای صدهاله تونمند خبری نیست. این پدیده شوم دلایل گوناگون دارد که به چند مورد آن اشاره می‌کنم:
۱- بی‌توجهی مسوولان شهری به آشنه‌ی سه ویژه شهرداری و اداره محیط زیست، که تاکنون اقدامی وجود دارد و می‌شود مجرمان را مجبور به پرداخت جریمه یا کاشت دوباره درخت کرد، اما در بیشتر موارد جریمه دریافت می‌شود و از کاشتن درخت خبری نیست و برخورد قانونی با مراکز و نهادهای دولتی مطلقا وجود ندارد. از بین رفتن پارک جنگلی مصلای نمونه‌ای از تعاملات و چشم‌پوشی‌های است که بین نهادهای دولتی وجود دارد.



۲- به‌مداره‌ها، مالکان پاساژها، مراکز خرید، بانک‌ها و ادارات برای بهتر دیده شدن ویتترین اقدام به از بین بردن درختان می‌کنند یا شبانه درختان را می‌برند یا با ریختن مواد شیمیایی باعث خشک شدن درختان می‌شوند.

۳- به دلیل حضور انبوه پرندگان (سارها) که روی چنارها شسب را به صبح می‌رسانند بیشتر درختان میدان مرکزی شهر و خیابان بوعلی بریده شدند که فضولات این پرندگان بی‌پناه در کنار خیابان‌ها نریزد، غافل از اینکه شهر بی‌درخت و بی‌برنده شهری مرده است، (در گذشته این پرندگان روی درختان باغ‌هایی که در حاشیه شهر وجود داشت زندگی می‌کردند، اما امروز چون بیشتر باغ‌ها نابود شده‌اند به مرکز شهر هجوم می‌آورند).

۴- حضور کردن درختان با سنگ گرانیت و آجر

با ششاعی کمتر از یک متر که باعث می‌شود آب و

اکسیژن کافی به درخت نرسد و خشک شود.

۵- آبیاری درختان اغلب به وسیله تانکر است و متصدیان آبیاری آب را در حالی که تانکر در حال حرکت است به سوی درختان می‌پاشند و تاثیر این نوع آبیاری بسیار کم است و در مقابل هدررفتن آب، بسیار زیاد. در حالی که تجربه کشورهای توسعه یافته نشان می‌دهد سیستم‌های آبیاری قطره‌ای مناسب‌تر است.

۶- هرس بی‌موقع و بیش از حد معمول؛ هرس کردن توسط افراد خیره و باغدارهای با تجربه می‌تواند سوبمندر باشد.

۷- بارش سنگین برف بر شاخه‌ها در فصل زمستان و تکادن درختان باعث سقوط یا شکستن درختان می‌شود.

۸- استفاده لایجا از درخت توسط شهروندان، بستن تابلو، زدن میخ برای نصب پرده و برنهای تبلیغاتی و بستن دربست فلزی (که چندین ماه است در خیابان مقابل شهرداری مرکزی برقرار است)، چسباندن تراکت تبلیغاتی یا مواد شیمیایی و …

۹- جایگزین نشدن درخت یا عدم نگهداری و نگهدایی از نهال‌های جدید، بی‌توجهی و نبود آموزش توسط رسانه‌ها و متولیان شهری، تاثیر آلودگی و ریزگردها و ده‌ها مورد دیگر باعث شده صدها اصله درخت کهنسال خشک یا نابود شود و اگر روند نابودی ادامه پیدا کند، همان به شهری بی‌درخت مبدل خواهد شد. درحالی که با مسوولیت دادن، مشارکت و تشویق شهروندان جهت کاشت و نگهداری از درختان می‌توان به پاکیزگی و سبزی شهر کمک کرد.

«مُورَدی» روستای زیبای فراموش‌شده در بوشهر

زندگی بدون جاده، بدون آب، بدون برق

مجید موذنی



کشاورزی است. از حاشیه آنها عبور می‌کنیم که با خار و خشاک مریز برایشان مشخص کرده‌اند. نگاهم می‌رود به یک جایی حاشیه خار، یک قبر. جا می‌خورم. بهرام می‌گوید: «زن عمومه، وقتی مُرد یادمه» وبعدهش چیزی عجیب‌تر از آن می‌بینم. درست بسالای قبر زن عموّی بهرام کمی جلوتر یک درخت مُورَد بزرگ است. دو شاخه بزرگ ستون شده‌اند و لای دالان باریک به درون درخت باز کرده‌اند که این دالان با پارچه‌های رنگارنگی پوشانده شده. اما این فقط یک درخت نیست. اینجا «بی‌بی‌بانو» خفته. بهرام دوباره گرم صحبت می‌شود: «ای‌ها با چشمای خودش دیده که بی‌بی‌بانو گور شفا داده، کم سال بوده ولی علقش به این جور چیزا قند می‌داده.» بی‌بی‌بانو عجیب‌ترین امامزاده‌ای است که در طول عمرم دیدام. صدای پرنده‌ها لابه‌لای شاخه‌های درخت با روح آدم حرف می‌زند. به سمت ته باغ می‌رویم. حاشیه جوی‌های سناروجی باغ را می‌گیریم و می‌رسیم به چشمه‌ای که باغ به لطف وجود آن سبز مانده. سنگ چرم‌کوه به شکل یک بزرگی و با ظرافتی خاص تراشیده شده و به سمت داخل رفته تا راه آب باز شود. حالا این بزرگی بر از بیشه است. ته آن را نمی‌شود دید. از بهرام راجع به باغ‌ها می‌پرسم. می‌گوید: «سلسل دو نفر بودن، مُش عبدالله و شیخ علی، سمت چپی باغ مُش عبداللهس و سمت راستی دسترنج شیخ علی. اینا قلیش حتی خونه هم نداشتن، تو کوه و کمر زندگی می‌کردن و چن تا گوسفند همدار و نداشتون بوده. بعد میان اینجا خونه می‌زنن، لیمو می‌کارن و سرگرم کشاورزی و باغداری می‌شن. هر دوشون هم به رحمت خدا رفتن و الان باغ‌ها رسیده به عمو حسینم. الان دیکه این درختا خیلی فرسوده شن. الان پایین به باغ بود که وقتی می‌رفتی توش رنگ آفتو نمی‌دید، ولی حالا فقط نخل‌هائش مونده. می‌گن جوری بود که هر میوه‌ای می‌خواستی توش گیر می‌اومد. الان ۲۵ سالگی می‌شه که خشک شده از بی‌آبی. اما این باغ‌ها از برکت چشمه سیراین و بالاخره یکی پیدا می‌شه که پاشون آب کنه.» از باغ مُش عبدالله بیرون می‌زنیم و به طرف باغ شیخ علی سرازیر می‌شویم. بهرام یک جفت درخت یاس نشلم می‌دهد و می‌گوید: «تا یاد دارم این یاس‌ها همین‌قد بودن، خیلی سن دارن.» می‌خواهم ازشان عکس بگیرم اما خیلی بزرگانند و از فاصله نزدیک درون کادر دوربین جا نمی‌شوند. ۱۵،۱۰ متر ازشان فاصله می‌گیرم تا کادرم درست شود. از شیخ علی می‌پرسم که بافض سرحال تر به نظر می‌آید. «مش عبدالله در اصل عموّی شیخ علی می‌شه. چشمه‌ای که این باغ ازش آب می‌خوره یا اون‌یکی قرار داره. آب آشامیدن ما هم از همین چشمه‌س. شیخ علی رو به خاطر زمین کشتن. اما من هیچی یادم نیست، از دایم‌ها بپرسی بهت می‌گه این باغ‌ها و

درخت‌ها تنها چیزاییه که از این دو سرِد مونده. حالا هم که یواش یواش دارن خراب می‌شن به دلیل کم‌آبی.» این ساقه‌های تونمند زمانی نهال کوچکی بیش نبوده‌اند و به کمک جوی‌ها و حوض سناروجی آبیاری شده‌اند تا به این روز رسیده‌اند. بهرام دربارشان توضیح می‌دهد: «این حوض و جوی‌ها از خیلی زمان پیش بوده، تا ۱۲،۱۰ قبل از ما هم اینا وجود داشتن. دو تا سد سلاروجی بزرگ هم بوده که الان تخریب شده ولی آثارش هست، آب پشت این سدها جمع می‌شده و برای آبیاری باغ‌ها ذخیره می‌شده.» همه این زیبایی‌ها نشان از همت و سختکوشی مردمانی دارد که مدت‌ها پیش با دست خالی و در سخت‌ترین شرایط ممکن اینجا را آباد کرده‌اند.

بدون جاده، بدون آب، بدون برق

«محمود»، دایی بهرام و پسرر شیخ علی، با روی پا انداخته و تک‌های کوتاه و پست سرر هم به قلیانش می‌زند. بوی تند تنباکو فضای اتاق را پر کرده. کمی زیمینه‌چینی می‌کنم و بحث پدرش را پیش می‌کنم. نفسی چاق می‌کند و با صدایی که به دلیل تنباکوی مرعوب جنوبی سنگین شده شروع به حرف زدن می‌کند: «هرحوم پدرم خارج از این روستا، تو روستایی به نام «هاخو» به تکه زمین از «مدسن ملاحسین» می‌خره و همراهِ برادر مدسن میره اونجا کشاورزی. آدم‌های اون روستا می‌کن این زمین مال روستای ماست نمی‌ذاریم اینجا کشاورزی کنیم. پدرم که صاحب زمین بوده می‌ده راه‌گاه شکایت می‌کنه و دادگاه هم حق بهش می‌ده. اینا هم می‌رسن سراغ کشاورزی‌شون. به روز صبح که پدرم و برادر مدسن مشغول ساختن جوی آب بودن یکی می‌ره کمین می‌کنه و هر دوشون رو با اسلحه می‌زنه. قاتلشونم گرفتن. ۲۵ سال هم زندان بود بعد رضایت دادن و آزاد شد که البته دوباره خلاف کرد و این سری کشتش.»

می‌دم که سوالم برایش خنده‌دار است، با این وجود دوست دارم مشکلات‌شان از زبان خودش بشنوم: «برق که نداریم هیچی - تنها روستا توی بوشهریم که از برق بی‌نیصیم- راه هم که نداشتیم اصلا تا همین عید نوروز. از اول انقلاب تا حالا خو دیکه معلوم قلیش اینجا جاده‌ای نداشته. اسمال عید وزارت راه بعد از یکسال و خرده‌ای که پیگیر بودیم به بولوروز آورد که راننده هم نداشت و همین بهرام به هفت هشت روز روی این ماشین کار کرد و این راه رو واسه ما برید. اینم که با همین بارون اولی خراب شد. ما اینجا بچه‌مدرسه‌ای داریم که هر روز باید سر کلاس حاضر باشن. خودمون به مدرسه داریم که معلم نداره، هر ۱۵ روز یک‌بار بدختی می‌یاد معلمش و تازه این سسری نتونسته با موتور بیاد با پای پیاده اومده. ساختمان مدرسه هم که کاهلگه و سست، می‌ترسیم رو سر بچه‌ها.مون بریزه، خونه خودم رو کردم

گفت‌وگو با ناخدای سالخورده بندرعباسی

فرزندان ما به شغل صیادی رغبتی ندارند

مهدی نوروز/ بندرعباس

پدرم ناخدا بودن ولی من در نقش اداره خدمه و همین‌طور حمل‌ونقل ماهی‌ها بودم و کم‌کم ناخدایی را از پدر آموختم و بعدها جای پدرم را گرفتم.

■ **در جایی از صحبت‌هایتان گفتید «کل خانواده در این منطقه با این شغل درگیر است.» این آیا شامل زنان هم می‌شود؟**

بله، حتما می‌شود به طوری که مثلا در زمان‌های قدیم‌تر زنان تورها را می‌بافتند یا ماهی‌ها را می‌فروختند الان هم به این‌گونه است. هنوز شاید زنان به جای بافتن تور آنها را مرتب کنند چون دیگر تور محلی بافته نمی‌شود ولی فروش صید هنوز هم اکثرا با زنان است.

■ **شما به‌عنوان یک بومی خانواده‌تان از نظر جمعیتی چگونه است؟ خودتان زود ازدواج کردید؟**

کلا زمانی که من جوان بودم، پسران نزدیک ۲۵ سالگی ازدواج می‌کردند. بله، خانواده‌م پرجمعیت است، هشت

فرزند دارم و این را به شما بگم که اکثریت خانواده‌ها اینجا پرجمعیت‌اند

■ **می‌خواهم کمی به زمان حال نزدیک شویم، بنابراین می‌خوام بپرسم که آیا فرزندان افرادی مثل شما که بومی این منطقه هستید هم مثل خودتان زود ازدواج می‌کنند یا**

میراث

«حمام بازار» تسوج گنجه قدمت و زیبایی محمدامین خوش‌نیت

■ یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال اسرارآمیزترین بناهای تاریخی آذربایجان، «حمام بازار» شهر تسوج است که برای همه مردم تسوج مجموعه‌ای آشنا بوده و آنها خاطرات و حکایت‌های تلخ و شیرین زیادی در مسورد آن دارند. یکی از نکات جالب توجه در مورد این حمام، واقع شدن آن در کنار مسجدجامع تسوج است. از آنجایی که تاریخ بنای این مسجد به دوران صفویه برمی‌گردد، با توجه به همجواری حمام با این مسجد و مجموعه‌ای که از آن به نام بازار تاریخی تسوج یاد می‌شود، قدمت این بنا را نیز به دوران صفویه نسبت می‌دهند. کارشناسان احتمال می‌دهند این مثلث: مسجد، حمام و بازار، به صورت یک مجموعه تاریخی، کارکردی موثر و به روز در دوران‌های گذشته داشته است. مقایسه نمونه‌های دیگری از این نوع همنشینی که در سایر نقاط ایران نیز به وفور یافت شده، انتساب این حمام و کارکرد منحصربه‌فرد آن را تایید می‌کند.

حمام بازار تسوج، همانند سایر حمام‌های تاریخی در پایین‌تر از سطح معابر بیرامون خود واقع شده، به گونه‌ای که برای دستیابی به حوض‌ها و محل‌های استحمام، باید حدود ۳۰ پله را به طرف زمین حرکت کرد تا به محل مورد نظر رسید. حمام یک ورودی مکعب مستطیل شکل دارد که از بیرون حمام نیز قابل مشاهده است. در نمای خارجی نیز، دو گنبد بزرگ دیده می‌شود که مربوط به فضاهای گرمخانه است. نمای داخلی بنا به لحاظ پوشش طاق و گنبدهای آن بسیار دیدنی و جالب است. بنا، پلائی مثلثی‌شکل دارد و تزیینات و مصالح خاص دوره صفوی (سنگ و آجرهای مخصوص) در آن به کار رفته است. هرچند بنا، تالیسات معماری خاصی ندارد، اما قدمت و کارکرد خاص آن از نظر مطالعات تاریخی اهمیت دارد. در گذشته‌های نه چندان دور که از دوش‌های مدرن و شبکه لوله‌گذاری به شکل امروزی خبری نبود، حوضی بزرگ در اندرونی حمام به نام خزینه وجود داشت که هر تازه‌واردی بعد از درآوردن لباس‌های خود و به تن کردن «لنگ» در داخل آن می‌رفت؛ کاری که اکنون کاملا مطرود شده و از نظر بهداشتی نیز عامل انتقال بیماری‌های گوناگون به شمار می‌رود. آب این حمام، از طریق مخزن بزرگی که در خارج از حمام قرار داشت، گرم می‌شد. سوخت آن نیز در گذشته اغلب هیزم، زغال و تقاله‌های حیوانی بود اما بعدها بیشتر از گازویل و نفت سیاه برای روشن نگه داشتن کوره استفاده



می‌شد. طی سال‌های اخیر عدم نگهداری صحیح این حمام از یک‌سو و ساخت و رواج حمام‌های خانگی از س‌سوی دیگر سبب شد تا این حمام رونق گذشته و تاثیرگذار خود را از دست بدهد. تا جایی که اکنون بلااستفاده مانده و جز در مواردی، نسبت به مرمت اصولی آن اقدامی نشده است. اکنون که این اثر در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده ضرورت بازسازی، مرمت و نگهداری اصولی آن احساس می‌شود. بسیاری بر این باورند که اگر طرح نمایش آثار قدیمی بخش تسوج از سوی مسوولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری اجرا شود، علاوه بر اینکه از نابودی آثار تاریخی که هم‌اکنون در پستوی بسیاری از خانه‌ها به فراموشی سپرده می‌شود جلوگیری می‌شود بلکه عملی هم برای جذب گردشگر به این شهر تاریخی خواهد بود.

می‌شد. طی سال‌های اخیر عدم نگهداری صحیح این حمام از یک‌سو و ساخت و رواج حمام‌های خانگی از س‌سوی دیگر سبب شد تا این حمام رونق گذشته و تاثیرگذار خود را از دست بدهد. تا جایی که اکنون بلااستفاده مانده و جز در مواردی، نسبت به مرمت اصولی آن اقدامی نشده است. اکنون که این اثر در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده ضرورت بازسازی، مرمت و نگهداری اصولی آن احساس می‌شود. بسیاری بر این باورند که اگر طرح نمایش آثار قدیمی بخش تسوج از سوی مسوولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری اجرا شود، علاوه بر اینکه از نابودی آثار تاریخی که هم‌اکنون در پستوی بسیاری از خانه‌ها به فراموشی سپرده می‌شود جلوگیری می‌شود بلکه عملی هم برای جذب گردشگر به این شهر تاریخی خواهد بود.

تخریب آب‌انبار ثبت شده در فهرست ملی اردکان

■ **مهر:** آب‌انبار حاج محمدرضا در شهر اردکان یزد یکی دیگر از آب‌انبارهای ثبت‌شده در فهرست آثار ملی مسورد هجوم و تخریب متجاوزان قرار گرفت. آب‌انبار حاج محمدرضا یکی از صدها آب‌انبار ثبتی اردکان است که در بافت خارج از حصار شهر اردکان قرار دارد. این آب‌انبار به شماره۲۵۳۵۸ در سال ۸۸ به‌عنوان میراث ملی به ثبت رسید. قسمت سردر این آب‌انبار چند سال پیش تعمیر کرد و به طور کلی کاربری و شکل اصلی خود را از دست داد. همچنین پایاب آن نیز اصلی آب تخریب شده است. ستون‌های بزرگ نصب شده در وسط مخزن و پوشاندن سقفی روی آن، نشان می‌دهد که قسمت مخزن و گنبد از هم جدا شده و قرار است به صورت دو طبقه مجزا مورد استفاده قرار گیرد. چندی پیش اداره میراث فرهنگی اردکان قصد داشت با مسدود کردن این گنبد، کار را تعطیل کند اما کارگران در خواست ماهی‌بهدید؛ بلکه ما محل‌های تخریب‌ریزی ماهی‌ها را براساس فصل ورود آنها به این قسمت دریا، یعنی بخش میان قشم و بندرعباس می‌دانیسم و هنگام تخریب‌ریزی و بازگشت، گروه‌های آنان را صید می‌کنیم و طبیعی است که موجودات دیگری از جمله خرچنگ نیز صید شود.

روى آب هستيد با اين وضع چگونه زندگى مى‌کنيد؟

(به داخل لنج اشاره می‌کند) تمام وسايل زندگى اینجا

موجود است از يخچال گرفته تا راديو و تلويزيون و وسايل آشپزى و اين در حدى است که جواب کيفى فته را مى‌دهد.

تورهای ماهیگیری را هم که هر کدام بر حسب نوع ماهی می‌یافتند بعد از چک کردن و مطمئن شدن از سالم بودن آن روی عرشه لنج می‌گذازند تا حسب شرایط آن را به کار گیرند. این نکته را هم ذکر می‌کند که خانواده از همان ابتدا به این وضعیت عادت دارد و چندان برایش سخت نیست.

■ **بنا توجه به اینکه اکنون ماهیگیری صنعتی در حال رشد است، فکر نمی‌کنید شماها که با این لنج‌های قدیمی به ماهیگیری می‌روید، شغل‌تان در خطر باشد؟**
چراهی نیست، زندگی خانواده‌ها از قدیم‌الایام به این شغل وابسته بوده، هرچند که در این دوران این شغل کمی فرزندان من زیاد به شغل رغبتی ندارند و بیشتر به تحصیلات تمایل نشان می‌دهند. ای کاش یکی از آنها اینجا می‌بود تا از زبان خودش می‌شنیدید ولی من به‌عنوان پدر حس می‌کنم فرزندانم از شغلم اگر هم راضی باشند آن را در آینده برای خود و خانواده‌ای که تشکیل می‌دهند مناسب نخواهند دید.

■ **یعنی فرزندان‌تان ازدواج نکرده‌اند؟**

پسرانم خبر.

■ **آیا رسوم و مراسم خاصی هم برای ماهیگیری دارید، مانند خواندن سرود یا آواز خاصی؟**

یک ذکرهای خاصی بعضی ماهیگیران هنگام کشیدن تورها می‌گویند یا در هنگام بیکاری و موقفی که دور هم نشستند آوازهای محلی خودشان را می‌خوانند.

■ **با توجه به اینکه شما به علت کارتان گاه تا یک هفته**